

لسان الفقر از خزینة الله تعالى

بحمد الله که درین زمان نجسته او ان مفوظ حضرت فانی زلی الله
خواب شیخ کلیم الله بیان آبادی قدس الله سره للعزیز



سب فرمایش ناخبر احمد علی شاه قاجار می نقشبندی او کمالی

با تمام سید محمد حسن مالک مطبع و برادر سید محمد سلطان قاجاری

مطبع بر بنای واقع چیتا بازار طبع

حیدر آباد دکن



بسم الله الرحمن الرحيم

حرمید و سپاس بیقیاس و خالق را که اساس هستی بر بنیاد نیستی گذاشته و هستی را بصورت
 نیستی جلوه گردانود سبحان الله هستی عین نیستی است و نیستی بایه هستی -

استغفار

تا تو پستی هستی خود را به پسر
 چون که گشتی نیست هستی رو نمود
 این سما فارع از فقر بر است
 فهم عالی عاجز است از درک این

نیستی و نیستی و نیستی و
 اصل هستی نیستی شد و انمود
 این عبارت خارج از تحریر است
 عاقلان مقبول گوگردند ازین

درود بیاد و صلوات تا تنهایی بر آن منظر اتم و رسول اکرم صلی الله علیه و سلم و بر آل و اصحاب
 او رضی الله تعالی عنهم اجمعین باد که باو می طریق هدایت و رہنما گم گشتند تا به ال ضلالت
 اند و رحمت بلا نهایت شامل حال تابعین و تبع تابعین باد که پیرو جانشین ایشان اند اما بعد
 این عاصی سرایا تقصیر خاکسار محمد کا نگار و اخوی محمد نوزاد الدین نقشبندی اجدی
 انحصاری که یکم از غلامان و درگاه آسمان باده حضرت غریب نواز یعنی نظام الملته
 ست در بلده فاخره خجسته بنیاد که از بلاد کن مشهور و معروف است مسکن
 در نیجا است ماهر و دیر در سخت اقدام آن حضرت مد ظله می بودیم و شفا

دارین محال می نمودیم و مشوق الله حضرت شاه کلیم الله علیه و آله که پیران پیر وادی
 و مستگیران حقیر اندک شهر و دهی که دارا خلقت پادشاه صداقت تشریف داشتند انشیا
 ملاحت و تمنای قدم بوس در دل بود و برادریم محمد نورالدین علیه الرحمة اکثر اوقات از فرط
 محبت و غلبه شوق قصد آمدن و دهلی میکرد و اما از بسکه الفت نظاره جمال باکمال حضرة غریب
 نواز در دل داشت جدائی آن حضرت شاق می نمود و نیتوانست از خجسته بنیاد برآمد و منتظر
 می بود که اگر تشریف برون حضرت غریب نواز به تقریبی سمت و دهلی شود و در رکاب سعادت آن
 حضرت مدخله ندهد به آرزوی قدم بوس حضرت ولایت مرتبت خود را رساند و این خاکسار
 به علاقه مصیبت و خدمات ازین تناسل مردم بود و لب به این تجلم نمی کشود ناگاه به
 حسب تقدیر در عهد سلطان قمرخ سیر رفتن بخشی الممالک بمیرالامرا حسین علیخان بهادر سپه
 سرار که مواید از خجسته بنیاد بود و بسمت و دهلی اتفاق افتاد و همه متعینه بلده مزبور را تکلیف میبایست
 نمود برادریم درخواست نموده که چنین باعث باذلفعل آمدن محال اگر مصلحت و مرضی باشد
 بانوالصاحب قافله الیت کلان و مجمع الیت پیران و دهلی رفتن خود را سعادت قدم بوس
 حضرت ولایت مآب رسانیده و راندک روز معاودت نماید احقر از بسکه الفت قلبی بابرور
 مرحوم داشت به هیچ وجه روا دار جرح و شفقت آن مغفور نبود باین عبارت تسلی نموده که
 مردم متعینه را نواب الله از دوسه منزل بکمان تقناتی رخصت خواهند فرمود و حرکت
 عبت کردن و بعد از رسیدن خالی از تصدیع و تکلیف نیست آخر قرار بر آن یافت که کجاست
 حضرت غریب نواز مدخله التماس این مقدمه باید کرد و مشوره این عزم باید نمود و آنچه آن
 با وی طریقت و آن پیر حقیقت بفرماید بعمل باید آورد و اخوی مرحوم از فایست نشد
 بجناب اقدس حضرت غریب نواز التماس نمود آن دو برین احوال و آن دانه



و استقبال فرمود که برادر شما که رضا مند تصدیقات شما خواهد شد و بر خود رواه ادا نشا
 بدستور که درام بفعل می آید شما را نائب هر خدمات گذشته خود میزد این مرتبه نیز
 همان ششم بعمل باید آمد و از فرموده حضرت غویب نوازا غوی مرحوم اراده رفتن گذشت
 به اخضر ظاهر نموده که چنین امر شدنی توانم اخراجات نمودن کار همراه تو اب نامدار از حضرت
 غویب نوا از حضرت گرفته بنای سیم ماه محرم ساله هجری از حبسته بنیاد بر آمده تا بدلا از
 بر زبان پور سید حضرت عامل نشد بهر حال تا به دلی رفتن اتفاق افتاد و بقدم بوس حضرت
 معشوق الله شاه کلیم الله نظر استبعاد یافت دل مشتاق از مدتی که تمنای
 آن داشت اما حال شد از گردش دوران دون و از نیرنگی زمانه بوقلمون
 تیغ بخت و بخت ماه ربیع الاول سنه مذکور و اقع جانگاه عالم سیاه انخوی محمد نور الله
 بیان آمد دل مجبور باین دایع ابدی و باین در دهر می مبتلا شد

قلم تاسر کند این داستان را به آب تیغ می شوید زبان را به

از اجتماع این حادثه بر سوز و گداز حاصله رو نموده که در تحریر نمی تواند آورد چون ازین امر
 فطیر حایه نیست لاچار صبر نموده پیش از رسیدن این خبر جویش در خاطر داشت که بهت
 برادر مرحوم تحفه این سفر به ازین نیست که آنچه از زبان کرامت از جهان حضرت ولایت
 مرتبت سمیع می شود در تحریر بسیار و در وید او محاسن هایلون که در آن حاضر بود و نگار
 و بعد ملاقات به برادر عزیز خود بگذازند باین اراده این رساله را تالیف نموده بود و می
 الحسن کلیم می کرده در همین حال خبر رحلت انخوی علیه الرحمة رسید پس از افسوس بسیار
 از فواید یکدیگر جمع کرده بود و ترتیب داده هر خواننده و شنونده که ازین فواید بهره
 برای تقصیر و برادر عزیز محمد نور الدین مرحوم را به فاشحه و عاجز باد کف



که باعث نجات و علو درجات آن مرحوم و مغفورت این محزون و مهور گردد

اشعار

حیف زین گلزار عالم آن گل بخارفت	عقل رفت و صبر رفت آرام رفت و پیرفت
تخته نمینو است دل تا سوخت و دلام برد	حیرت و افسوس ماند و از اهل لذت
واج حقیر و لم سبها و نیز نگ فلک +	مال و یاران چه گویم طاق از این
دلق نی کرد و ز بر آسمان در مانش +	آفتاب کسوت آمد چون آن اختیارفت
من چه باشم تا کنم با هم برای نور دین	کرد و ما هم آسمان از مهر و ماه التوارفت
رحمت حق با و بار و اح پاک او قرین	زین جهان آن صوفی صافی سخن شرفت
عالی این ماتم سزا هست باقی کس ما و	مثلا کس در پی درمان غم خوا رفت

بسم الله الرحمن الرحیم مجلس اول روز یکشنبه تاریخ نیک و ششم ربیع الاول ۱۲۸۱ هجری قمری
 قد مبوس حال شد شفقت و عنایات بانهایت بحال عاجز فرمودند و جز خیریت حق تعالی
 و نبیله عربی نواز حضرت نظام الملک والدین استفسار دریافت فرمودند که کمترین معروض
 داشت که الحمد لله احوال بخیر است و هیچ الزاج و ندرست اند آمدن خاک را باین دبار با
 امیر الامر اسباب اختیار واقع شده قصد و می چنان بود که از دو سه منزل رخصت شود
 و بخسته بنیاد باز گردد و رخصت یافتند و بلا قصد آمدن هندوستان اتفاق افتاد و الامر
 داشت حضرت عربی نواز البته میفرستادند فرمودند که شما خود بکتاب ایشان بنیدار و احوال
 و اخبار اخوی و حاجه محمد نورالدین استفسار نمودند معروض داشت که اشتیاق قدیم بپس
 اخوی را بمرتبه ایست که التماس نمیتواند کرد و طلبه شوق و بی طاقتی که آن عزیز و در آید
 ضمیر نیز تهنیت خود را بظاهر است اندام فضل و بنده توانی فرموده اند که اشتیاق



دیدن شما هر دو برادر را چنان بود که اشتیاق دیدن شیخ شما این کرم و غلام نوازی که
بحال عاجز و اخوی علیه الرحمة فرمودند رقت عظیم بر خاکسار تباری خدای اختیار سجده شکر
بجا آورد و چند ساعت نشسته رخصت یافت الحمد لله علی ذلک مجلس هم روز جمعه چهارم ماه
ربیع الثانی سنه الهیة دولت پابوس حاصل شد عزیزه مذکور از بنحیری فرخ میر بادشاه ^{استان} هند
برآورد که از مقدمات سلطنت بسیار غافل و غافل است غلیظه بند را چنین بنحیری لایق نیست
فرمودند که عالم گیر جد کلان بادشاه سال و خبر داری و همو شکاری بی نظیر و این قتل غایت
کردند که حضرت شیخ با شیخ کجلی مدنی قدس سره جهت زیارة حرمین الشریفین فرادمانه شرفابه
اعازت والده ماجده خود تشریف فرموده بودند و با والده که در کجرات اقامت داشتند
و چهره نموده که بعد فراغ حج زیارة روضه مطهره حضرت رسول عم معاودت خواهم کرد
بعد ادا کس حج به مدینه سکینه رفته و دل بستگی تمام بر روضه شریف حاصل شده بود طاقت
مفاقت نبود بعضی اوقات وعده که بوالده محترمه داشتند مراجعت میرسانید اما لغت مزار
نبوی صلی الله علیه و آله و سلم نمیگذاشت روزی در مدینه منوره حاضر بودند که شیخ عثمان
نایب و رویش حقا کمال با اصحاب خود در آن مکان شریف آمده و در روضه منوره استاده
شیخ مذکور در نهایت خوش روی و در جا پشت بودند چپه سیاه و عمامه نیمه رنگ بر سر و یاران
ایشان لباس یک رنگی بموافقت شیخ پوشیده صفت کشیده استاده بودند حضرت شیخ
ما قدس سره میفرمودند که در آن وقت صورت مبارک شیخ عثمان و اصحاب ایشان و
لباس انجماعت در نظر من بسیار خوش آمد و چهره نورانی ایشان در لباس اسود چون ماه
تابان و برابر سیاه جلوه گر بود در خاطر آمد که از شیخ مشوره بایک کرد و بموجب وعده که بوالده
خود دارم باه جود دل بستگیهای مراجعت نایم یا اقامت در زم بے اختیار نزد شیخ رفته

استفسار نمودم شیخ فرمودند که از والدۀ ماحبه در مدۀ خلاف نباید شد تا علاج باشارت شیخ فراموش
نمودم و در اندک مدت بلا ذمت والدۀ شریفۀ اتفاق افتاد بعد چندسۀ واقعۀ والدۀ مغفوره
ببیان آمد بعد از آن با بستگی عیال مانع رفتن محبتین الشریفین بود اتفاقا حاجی از کعبۀ شریف
بمکه گشت رسید اکثر باشندۀ آن دیار که بخدایت حضرت شیخ ماقدم سرۀ الطیبۀ محبت و دواداد
آب نمزم بطریق تحفه بمصوب حاجی مذکور فرستاده بود بخدایت حضرت شیخ علیہ الرحمۃ گذاریند
شیخ بخادم فرمودند کہ این آب را نگاه دار روزیکہ مجمع فقر و صلحا شود تبرکات تقسیم کردہ خواهد شد
خادم چنان کرد و شب بستر و بختیتم رجب المرجب مریدان و معتقدان از ذکر و اناست
به مقبہ دہلیز بوسی جمع شدہ و مجلس علماء و فقر انعتقد گشتہ خادم معروض داشت و آنچہ نمزم
حاضر کرد و امر شد کہ بعد از عشا و طعام عشا این آب را صرف نمایند بعد از نماز خادم آن تبرک
آورد حضرت شیخ بخصارف فرمودند کہ در حدیث رسول علیہ السلام واقع است بہر نیستی ہر کہ آب
نمزم خورد و دعا کند مستجاب است ہر کس بعد از نوشیدن آب بدعا
دعا خواہ دعا کرد چون نوبت بہ حضرت شیخ رسید آن تشنہ لقا کے بنوی
و آن مشتاق جمال مصطفوی لب باین حاجت گشت کہ قاضی الحاجات
سبب سازد و مرا ہمدینہ انداز این استدعا
نمودہ آب بہ این آب و تا سب تناول
فرمودند آتش شوق اشتعال گرفت
طافہ آبے بود کہ کار نفست نمودہ
یک پیر شب ماندہ بے طاعت
بر خواستند و راہ کعبہ گرفتند مردم بیرون میان

عاشقانی نوشتہ می از آن شب بستر و بختیتم رجب المرجب مریدان و معتقدان از ذکر و اناست
بہ مقبہ دہلیز بوسی جمع شدہ و مجلس علماء و فقر انعتقد گشتہ خادم معروض داشت و آنچہ نمزم
حاضر کرد و امر شد کہ بعد از عشا و طعام عشا این آب را صرف نمایند بعد از نماز خادم آن تبرک
آورد حضرت شیخ بخصارف فرمودند کہ در حدیث رسول علیہ السلام واقع است بہر نیستی ہر کہ آب
نمزم خورد و دعا کند مستجاب است ہر کس بعد از نوشیدن آب بدعا
دعا خواہ دعا کرد چون نوبت بہ حضرت شیخ رسید آن تشنہ لقا کے بنوی
و آن مشتاق جمال مصطفوی لب باین حاجت گشت کہ قاضی الحاجات
سبب سازد و مرا ہمدینہ انداز این استدعا
نمودہ آب بہ این آب و تا سب تناول
فرمودند آتش شوق اشتعال گرفت
طافہ آبے بود کہ کار نفست نمودہ
یک پیر شب ماندہ بے طاعت
بر خواستند و راہ کعبہ گرفتند مردم بیرون میان

اندرون رفتند و مردم اندرون به این یقین که بیرون اند بعد از دیر معقدان خبر از
 بیرون و درون گرفتند آن شیخ چون راقلخ از چون و چایانته بعد از نماز فجر هر سو دویدند
 آنچه از متفحص بدو داده شهر رسیدند دیدند بنیرم کشتی پشماره بر سر گرفته و داخل شهر
 میشود از آن پیشان نشان خواستند و خاطر نشان کرده نشان داد که در فلان محله
 شیخ را دیدم که میرفتند بمکان چون نسیم هر سو شتافتند و مانند گردباد سر به هوا
 زدند چه بیند که در مکانی آن را حیف جان عصابی مبارک که بر زمین زده ادای
 نماز پاشت میفرماید اصحاب هند بستان صاحب گرد آن آفتاب حج آمده لب تبصرع
 وزاری نشووند و از راه سفر ملتس گشتند که بکدام سمت عظم خیزم شده فرمودند بطرف
 کعبه شریف و مدینه منوره عزیمت افتاد ازین تصمیم اختیار نمیتوان کرد هر چند عرض نمودند مقبول
 به اجابت نشد لاجبار التماس نمودند که از جمله مخدوم داده یار که را امر شود میسرند ارشاد
 نشنیدند فرمودند برخیز و از کلان خالی از نشانه بجنون نیست برائے ارشاد و التماس مجتهد
 باید برخیزد و مردم نه لایق این کار است و آنکه از همه نور و است توکری قبول کند این معایا
 فرموده روانه شدند و بنهرل مقصود رسیدند و مدینه سکینه ساکن شدند بعد از چند
 در آخر شب برائے ادای نماز نهجید بنخواستند جاسک که خم آید بود تشریف فرمود
 قدم مبارک لغزید و در شب تاریک شقیاقی یار پائے اختیار شکست آن قاصد طریق فوت
 همدانزه بافقار حقینی بست دست از علاج کشید و این درد بد عابر رسیدند آمد که این
 گریز پائے قدم از جاده محبت باز نخواهی کشید به این صورت بر در مصیب نشاندند و ما
 قی حیات در کوکب جانان نشانند و باز تا ایام حیات از آن مکان شریف برنخواستند
 رحمت الله علیه القصد ما خبر داده سومی که ما مریبوگری شده بودند از گجرات بدلی تشریف



آوردند موسی خان در آن وقت صدر الصدور عالم گیر بود و با شنیده گجرات از احوال کمال
 حضرت شیخ قدس سره واقف احوال بود و غفلت نادر رفته نوشته از آمدن خود بخان
 صدارت نشان اطلاع بخشیدند بچو نشینان خبر سواری فرستاده مخدوم زاده را طلبید
 و استفسار احوال نمودند صاحب زاده فرمودند که بموجب ارشاد حضرت شیخ برارده نوکری
 آمده ایم همان ساعت نزد ظل سبحانی خان صداقت نشان رفته از تشریف آوردن ایشان
 معروض داشت حکم کرد که طرف شب وقت خلوت مخدوم زاده را بیاورند بموجب حکم موسی
 خان در خلوة برد و ملاقات سلطان عمر میر آند ظل سبحانی پرسیدند باعث تشریف
 آوری شما در دلی چه باشد صاحب زاده فرمودند از حضرت شیخ ما مور به نوکری شده ام سلطان
 پسر سید که حضرت شیخ بکدام تاریخ عازم حرمین الشرفین شدند مخدوم زاده فرمودند بستم
 ششم حبیب عالمگیر گفتند که واقع نگار گجرات تاریخ تشریف بردن ایشان بستم و فرستم
 داخل واقعه دوم نموده صاحب زاده جواب دادند که بستم و ششم بود و شب بستم و ششم
 واقعه نگار شب را در روز محسوب نموده باشد مگر این بود که عالمگیر بادشاه حاقطه و بادشاه
 و خبری باین مرتبه داشت مقدمات جزوی که در مالک محروسه میگذاشت فراموش
 نمي کرد با و شاه حال مقدمات کلی را بنیاساً نموده سلاطین را چنین غفلت نمی باید بود
 این مرتبه فراغت نمی شاید بعد از آن فرمودند که عالمگیر از صاحب زاده پرسیدند که اسبان
 داغ دارید ایشان فرمودند که خریدیم و اسبیم کردیم موسی خان حکم شد که هزار روپیه به مخدوم
 زاده از خزانة پهنه و صدی منصب دادند و تعینات گجرات نمودند که نزد والدہ
 خود باشند و حاضری بهم والدہ ایشان متطور دارند و اسناد جاگیر درست کرده بفرستند
 پانصد روپیه را دور اسب خریده بدایع رسانیدند و پانصد روپیه خرج کرده خود را



نزد والد خود رسایند و در همان شب رخصت گجرات حاصل شد بعد استماع
 این فوائد کترین رخصت یافت الحمد لله علی ذالک مجلس سوم روز یکشنبه تاریخ هشتم
 ربیع الثانی سنه احمده بادشاه رفیع الدرجات دولت پابوس حاصل شد
 ذکر در انقلاب زمانه و فتنه عالم حادث افتاده بود فرمودند که
 اهل تحقیق آفاقاً حالت فناء و بقا را سیت و نظر عوام ازین معنی عاقل و غافل شطاب و جوی
 آب کسی نظر کند آب جو محسوس میشود اما فی الحقیقت آن آبیکه در ادل و هله منظور شده آن
 آب نیست از لبکه به تنه می و جلد می میگذرد و پله به پله میرسد نظر ناظر تشخیص نمیتواند
 کرد باز نظیر دیگر عنایت کردند که شعله چراغ در نظر نگار گلیان متجلی است اما آن شعله که
 مرتبه اول سر کشیده در عالم فناء سیمیده و لمعه دیگر جای اوقایم مقام گردیده پس فناء و
 بقا متصل هم دیگر است بلا تفاوت توأم عالم بر فنا و بقا است بعد استماع این فوائد
 کترین رخصت یافت الحمد لله علی ذالک مجلس چهارم روز پنجشنبه تاریخ دهم ربیع الثانی
 سنه احمده دولت پابوس حاصل شد اینده معروض داشت که دیر و زیاده نهم بجای
 فتح سیر بادشاه هندوستان رفیع الدرجات غلت نامدار رفیع الشان نبیره بهادر شاه عظم
 بر تخت نشست اکثرین پرسیدند معروض داشت که رفیع الدوله مسجود شده فرمودند
 که ما هم چنین بشنیده ایم ناقل عرض نمود که بادشاهان حال که منظوم شده اینست

شعر

نزد سکه به هند بانهران برکات شاهنشاه بحر و بر رفیع الدرجات

فرمودند قول شما مکل است بعد از آن عنایت فرمودند که بخت و شست اسم باری تعالی
 است که توأم اسماء عالم کون آنان است و هم چنین است و شبت اسما کولی است

مراد از سن احمده
 سنه یکم پابوس
 پادشاه رفیع
 الدرجات است

مقابل اسماء الهی که این اسم در آن اسماء اند پس اسماء الهی رب و اسماء کونی
 مربوط اند آخر اسماء الله اسم رفیع الدرجات است و آخر اسماء کونی اسم انسان و
 این اسم انسان فایض است از آن اسم رجا و ائق است که عصر این سلطان اگر
 چندے امتداد گشته جامعه انسان کامیاب شوند رعایا و برایا مصئون و مامون باشند
 حضار مجلس پاپون بر جمعیت خلائق و استقلال سلطان عصر التماس فاسخ نمودند
 فاسخه او کرده بنشاست بر چهره مبارک ظاهر شد همه فرمودند که هر چند که بلوائی معلوم میشود
 لکن دشمن از عوام الناس شکست خواهد رسید همه اهل محفل را یقین گشت که عصر این پادشاه
 نامدار بهترین عصر که سلاطین ماضیه خواهد بود و رقابیت فلق الله بیشتر بظهور خواهد آمد بعد
 استماع این فوائد کثیرین رخصت یافت احمد شد علی ذالک مجلس خپم روز جمعه تایخ یازدهم ربیع الثانی
 دولت پاپوس حاصل شد از خاکسار پرسیدند که ناز جمعه کدام مسجد ادا شد معروض داشت
 که در مسجد جامع دہلی امروز پادشاه عالم و عالمیان رفیع الدرجات تشریف آورده بودند
 و خطبه شاهی خواندند نواب قطب الکیمین الدوله و نواب امیر الامرا بهادر سپه سردار
 و غیره امرا بایان عظام و خواتین و ذوالاحترام تسلیات و کورنشاست نهیت و مبارکباد بجا
 آوردند به خطیب خلعت عطا شد عزیزے از حضار معروض داشت روزیکه پادشاه باریک
 رفیع الدرجات بر او زنگ سلطنت نشست افواج مرسته قابو طلب که منتظر فساد
 بودند و می خواستند که در آغاز مفسده شهر دہلی را غارت نمایند یکمرتبه سکنه شهر پراکنده
 عام کردند بر فوج کفار شکست عظیم رویداد از قلعه پادشاهی تا نخاس شهر و در هر کوچه
 بازار گشتنها شبها افتاده بود و اکثر سرداران کفار یا توابع و لواحق بچشم رسیدند از
 غیب بتایید لاریب شکست و افواج اشقیاء بظهور آمد و دلیل و محار و بے اعتبار گشته

به ننگاه خود که در وزیر آباد است شش تا قلعه هم چند امان می خواستند میسر نیامد و در آنجا
 باعث عبور بحیم گردید و نیز دیگر معروض داشت درین بلده تبر که ولی مدفون است و آن
 ولی دمیت فرموده بود که بعد واقعه من قبر اعمین ساخته و دفن خواهید کرد تا استخوان
 من در دفن خواهد بود حق سبحانه و تعالی را از جمیع آفات و مملکات و کمرباست محفوظ خواهد
 داشت عزیز است دیگر عرض نموده که جناب ولایت مآب قطب الاقطاب حضرت
 شاه قطب الدین بختیار قدس میفرمودند بود فرمودند که من هم در ساله این نقل دیده
 ام فی الحال اسم مبارک ایشان در خواهر نیست و تحقیق چنین است و اثر فرموده ایشان
 بود که بجهور آمد قادر کریم از فضل عمیم خود بنده ای خود را ازین تملک عظیم نجات داد و
 عاقبت بخیر انجا رسید یکم از حصار معروض داشت که با افضل ذات مبارک حضرت
 سلمه الله تعالی باعث نجات سکنه این شهر شد سر مبارک در پیش افکنده بسکنت عجز
 خویش اعتراف فرمودند بعد از آن که تین رخصت یافت احمد شد علی ذاکا مجلس ششم
 روز دوشنبه تاریخ چهارم شهر ربیع الثانی سعادت قدم بوس حاصل شد عزیز
 آمده ملازمت نمود فرمودند بعد از دست آمدن شما شد معروض داشت که بسبب
 از ازار آستان بوسی مقصر بودم استفسار عرض نمودند عرض نمود آزار نقوس^{له} بیاریست
 که در استخوان ساق درد شود نقوس داشتتم فرمودند ما هم در همین آزار مبتلا ایم شما
 چه علاج کرده بودید که تخفیف شد التماس نمود که طباب نفع کرد و در طشت آب گرم
 بر کرد و هر دو پا میگذاشتیم الم بر طرف شد فرمودند که ما نیز طباب بسیار خوریم و ساک
 سویی را با سر کار انگوری ساییده صفا کردیم از فضل ایزدی نفع عظیم شد بعد آن عزیز
 عرض نمود که از چه مدت این الم مزاحم قدم شریف شده فرمودند که در اوایل سلطنت

عنه
 ای اقرس بابت
 کرد استخوان
 ساق درد میشود

بها در شاه چیت میر بر آید بودیم و پیاپی ده رفت و آمد واقع شد بعد رسیدن خانه میکشید
 و روزی سرسے از الم پیدا بود و فردا سے آن در سے طسا پیر شد و سے مستولی
 گشت بعضی اعوه کل بر لغزش قدم نموده در علاج آن کوشیدند حکیم آشنا بود بعد
 ملاحظه از آزار نقرس مقرر کرد از خوردن بلباب و از نهادن کور صحت حاصل شد این مرتبه
 چهارم است که عود می کند آن عزیز معروض داشت که من در هر دو پان از اردارم فرمود
 در پائے چپ پان این آزار میشود و این مرتبه که بلباب بسیار خورده شد تا حال نقاحت
 باقیست از لینیات و غذائے ترش و بادی پر پیز و اریح آن عزیز عرض کرد که من هم پیتیا
 پر پیز کردم چون استاد کشتید الحال همه چیز ناخوردنی خورده میشود فرمودند حضرت یعقوب
 علی نبینا علیه الصلوٰه و السلام را آزار عرق النساء مستولی شد و این درد لیست که از میرین
 ظاهر میشود و پشت و ماد که نقرس و عرق النساء یکے است حضرت یعقوب علیه السلام بسیار
 بی طاقت شدند در اطعمه ایشان را گوشت گردن کمتر بسیار میلان طبیعت بود و عا کر دند و حکیم
 علی الاطلاق عهد بستند اگر این آزار دفع شود تمام عمر گوشت مذکور نخورم از خلعت خانه
 غیب خلعت شفا عطا شد من بعد این آزار باز نشد یکی از حضار عرض نموده که از ما کوکات
 ترک کردن جهت حصول مدعا اثر دارد فرمودند که نسا این عمل دارند که برائے انجام مقاد
 جمعی باد سحان و بعضی چیز برائے دیگر ترک میکنند و سالی هانی خورند و قتی که غلب حاصل
 میشود بفقرا و غیره تقسیم کرده میخورند این سنت حضرت یعقوب است که بعل می آرند
 بعد از آن مذکور باد شاه جهان مدار بایرکات یقع الدرجات برآمد که خیلے فمیده و طویش
 بطور عالمگیر بسیار مانند است اما زسادات اگر چه کار دست بسته بطهور آمد لیکن زفات
 و مروت را ثایان نیست فرمودند ما چرا نظر بر قدرت قادر قدیر کنیم که بر عمل بنده و ندم

نمودند و آداب بجا آوردند بعد ملازمت معروض داشتند که حضرت نظام الملک و الدین
سلطان نظام الملک کورنش و آداب قدیموس بجا آوردند فرمودند سلامت باشند از
حضرت مجلس بختان منور بر پرسید که عیینه هم فرستادند سید فیروز علیخان گفتند که زبانه
پیغام التماس نموده بودند فرمودند چه احتیاج مکتوب است ایشان خود مکتوب اندر
سبارک بسوئے خاکسار کرده عنایت کردند که مکتوب دیگر ایشان اندر ایشان
مکتوب بے نیی باشد ازین تفضل جلالت عظیم طویه نموده ورقت عیسم روداد
این چه معیت و قبولیت است حضرت بنده نواز را بختاب اقدس حضرت
ولایت آب که خاکساران آن درگاه باین احترام مقرر گشته -

شعر

خوشید کجا ذره او آواره کجا آسمان تو کجا ادمن پیچره کجا

بعد استماع این نوای در حضرت یافت احمد رشیدی ذالک - مجلس هفتم روز پنجشنبه
تاریخ هفتم ماه ربیع الثانی سنه اخذ دولت پابوس حاصل شد
حضرت غریب نواز که از خجسته بنیاد رسیده بود کتیرین نظر مبارک گذارید بعد مطالعه
سخا کسار عنایت فرمودند عقیدت آیین زیارت خطا نازین نموده بدست همایون داد
راحت بے اندازه از خواندن آن رونموده و نور دیده از نظاره آن افزودند
بود که غلام این درگاه برادر خواجه محمد نور الدین در دلی رسیده امیدوار تفضلات
آن بختاب است ازین سفارش هر دو با وج اعلی افزاخت و از خوشوقت خود را باخت
بے اختیار رقت موفوره رونمود درین ضمن مذکور شد که فلان شخص موقوفه کرده
با وجودیکه تاکید کرده میشود اثر نمی کند و انحراف می ورزد و در مبارک بسوئے خاکسار

نموده فرمودند که معشوق طوسی اسم ایشان احمد یا محمد است شبی از غلبه شوق و شور
 ذوق از خانه برآمده در آب کج که از مهر وابسته بود و خود را انداخت بمقتضای بشریت
 وجود انسانی رویه بی طاقتی آورد و حالتش نزدیک بهلاکت رسید و هلاکت آواز داد که
 احمد چرا خود را هلاک میکنی بیرون برو ^{سخت} گفت هرگز بر نیایم تا حالت قریب خود معلوم کنم
 فرمان شد تا بر سجده تراد و بیست در آرم گفت بدین پسند نگفتم خدا آنکه اکثر خلایق
 را بشفاعت تو جنت نصیب کنم گفت برنهم اتفاق نه نایم جواب داد که اکثر اولیاء مرتبه ترا
 میدهد و درخواست نمایند که کاش که ما ترا می شدیم که آمد پاس خود را بر ما می گذاشت
 برنهم گفتا نگفتم خدا رسید که غفلت معشوق بر تو پوشیدیم بیرون برو ای شیخ علیه الرحمه
 در وقت شد و التماس نمود الحال ای یک نعبه و ای یک نستعین چه گونه بخوانم
 فرمان شد اندک سکسک باش که ازین ورطه بر آرم فی القوس شیخ مجنون و لا یعقل گشت و آواز معلومه
 خسته بوحسبکم شرع سعادت شد بعد از آن فرمودند که بعد قبولیت نماز است اول نماز
 بر در ایهم رسد بعد از آن نماز باید کرد و ملایم این معنی نقل دیگر فرمودند که حضرت سلطان ابو سعید ابو خیر
 در لاج طوس رسیدند توقف فرمودند و آل شهر نشدند خادم ماند و حشون طوسی فرستادند که آمدن مادرین شهر شد
 بدون امر عالی داخل بلده نمیکرد چون نام سلطان شیخ احمد طوسی رسید او را رسالت نموده شیخ
 فرمودند بیایند همین که این نقطه از زبان مبارک برآمد و استر قضاے پیام ایشان
 حاصل شد پیش از رسیدن خادم سلطان اجازت معشوق را بتور باطن و ریاضت و ظل
 شهر شده خادم و رعین شهر پیغام معشوق طوسی رسانید بعد از چند ^{علیه الرحمه}
 برسند و غفلتسته خلق را پند میفرمودند و راند که زمانے آنقدر سخن مبارک ایشان
 بلند و ما شرسد که حقدار اگر وقتا قالب تپ می کردند و جان بجانان می سپردند و خلق و کائنات

آنقدر شد که در عید گاه مجلس وعظ منعقد میفرمودند که میفرمودند که مجلس سلطان را
 و محفل مشوق طوسی نقل کرد شیخ احمد قدس سره فرمودند که قزوانی هم در مجلس وعظ حاضر
 خواهیم شد بموجب وعده مشوق طوسی هنگامیکه سلطان بر منبر برآمد سرگرم موعظه شده بود
 از وره رآمد و در بند جامه خود گره زد و از در دوم برآمد سلطان را در سخن بند شد فی الحال
 از منبر فرود آمد و عقب مشوق فریاد کنان و دید و میگفت ای مشوق بند از جامه و آن
 که فیوضات قیمی همه بند شده و تا عرش و کرسی در حلقه کند آمد مشوق گره از بند و اگر در
 سلطان علیه الرحمه بازگشت بر منبر برآمد و شروع به پند نمود چنین مردم صفا اقتدار هم
 بیوجه شرعی ترک صلوات نمی توانستند کرد بعد از آن فرمودند که او ای صلوات مصلی را
 از فحشاء و منکر باز میدارد و شیخ محض از حضار عرض نمود که کتاب فصل من خطب مصنف در
 کتاب فائده نفع یزید و در ایام سلطنت بفرمانت محض که لایق العام آن نبود بخند فرمود
 کتابیکه خطب مصنف میباشد و چیز و ادبیکه آنکه دست مبارک آن عزیز بشیر مساس
 کرده ازین راه تبرک است دوم آنکه بر صحت آن اعتماد و افر متحقق است و این مجلس
 نظام اولیاست که کسب فیوضات از آن میشود و ثانی مبارک بسو که کمترین کرده
 پرسیدند که در کتابخانه شیخ ماسعنه حضرت نظام الملامه و الدین این کتاب هست
 کمترین معروض داشت که دو جلد بود یک جلد شیخ بعباریت برده و باز بنیاد و رد
 در کتابخانه است بعد از آن فرمودند که تالیف کتاب یا و کما مصنف است اگر تالیف
 خوب شود نام مصنف باقی است همچنین خلف اشخ اگر شیخ را یک مرد خوب است
 آید رونق افزایست و نام در هر طبعه چنانچه در تمام غزل اگر یک بیت
 بر مضمون خوب وارد شود کافیت در اصطلاح شعر آن را بیت الغزل می نامند



این نواد را بسیار به بنیاد و خوشوقت و اوامی فرمودند خاکسار بر یقین دانست که درین پرده
 تعریف حضرت بنده نوز میفرمایند که در مطلق حضرت ولایت ملک چنین خلیفه خلف ظهور نماید
 که مشهور آنان شده باشد مگر جناب حضرت غریب نواز و دلیل این عقیده عقیده
 سند ظهور بنیاد است آنحضرت مد ظله بود و مکرر دیده که هرگاه اسم مبارک حضرت
 نظام الملته والدین مذکور می شود بنیاد بنیاد و خوشوقت بے پایان از چهره
 بابت حضرت ولایت پناه سلمه الله ظاهر میگردد و آنرا ذکر حبیب مرصوب را چنین استعیت و محبتی که فی مابین
 این دو صاحب کمال معاینه این خاکسار شده زبان تسلیم از تحریرین لال است اللهم ازرقنا
 حب الشیخین فی قلبنا بعد استماع این نواد حضرت یا منتهی احمد الله علی ذالک مجلس ششم روز
 جمعه تاریخ شروهم ربیع الثانی دولت پادشاه حاصل شد درین ضمن عزیزه از مخلصان آمده ملاک
 نموده اظهار گذر ایند قبول نمودند بعد پرسش احوال پرسیدند که خبر بادشاه گردیده بشمار که چه
 بود عرض نمود که در دو پھر روز گذشته یوم رابع لهم ماه مذکور این خبر شایع شد طرفت بهنگار
 روئ داده بود و فتنه عظیم قایم شده اما از فضل ایزدی سقمل این خبر و حشت اثر نوبد نشستن تخت
 بادشاه دین پناه بابرکات عالی در جلت رفیع الدرجات بسمع خلافت رسید امنیت روئ داد
 و الافساد بیشتر شد کمترین عرض نمود از جاسکه عزیز آمده از دال الخلفه چند کرده خواهد بود فرمودند
 سی و شش کرده خاکسار معروض داشت که قاصد غلام از اکبر آباد که هشتاد کرده فاصله دارد
 روز جمعه تاریخ یازدهم وقت صبح روانه شده بود و بیرون شهر قاصد ملاقی شد و این خبر را
 در عرصه ده پھر این خبر بهشتا و کرده رسید بجا تعجب است آن عزیز التماس نموده که درین
 روز ملاکتر مردم مخبسته بنیاد و بامیه الامر آمده اند خبر خیریت حضرت نظام الملته والدین البتہ
 رسیده باشد و عریفه نیاز حضرت غریب نواز نیز به نظر مبارک گذشته باشد از بنیاد

حب
 و مبارک

فرمودند که خط ایشان متواتر رسید اما شخصه آمده با ملاقات نموده که از دیدن او تسکین
 خاطر حاصل شد گویند که شیخ را دیدیم آن عزیز التماس نموده که دیدن آن شخص میسر خواهد آمد و روی
 سهارک بسوی کمرین نموده و بستیم و ششاش شده از دست حق پرست اشارت یا بشارت کردند
 که ایشان تبار او محمد نور الدین محمد کامکار که شیخ مادر جوئی ایشان سکونت دارند این هر دو برادر و
 مشهور اند ازین عنایات و افره و تفضلات شامله که افزون از حوصله این خاکسار را از جناب
 حضرت دلالت مآب بظهور آمده شوق تازه و ذوق بے اندازه روی نموده و گریه مستحانه
 متوالی گشت و خود را قابل این مرحمت نمی دانست عجب دولتی مآل شد و طرفه حاصلت
 رو داد آری درگاه بے نیازی چنین درگاه است که نالائقان را خلعت لیاقت
 پوشانند بے هیچ سبب دال لیاقت را بر خاک منزلت می نشاند بے هیچ باغی هر کرا
 دولتی رو نمود بے سبب رو نمود آنرا سبب داند.

شعر

حوادثی را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت داداوست
 چون این بے بود سگ درگاه آن معشوق است و قلاوه محبت در گردن لبسم ازین
 باین تفضلات مخصوص گشته رع

سگ چو شد منتظر خیم الدین گانراست

شعر

دولت دنیا و عقبی بی سبب حاصل شود هر که لایق دید خود را لایق این کار نیست
 رتبه حضرت غریب نواز را باید دید و قبولیت آنجناب را تصور باید کرد که سگ از گان
 آن درگاه ورین بارگاه باین احترام رسیده



من خاکت پائے سگ کوئی کسی ام
گو خاکت پائے سگ کوئی تو باشد

آن عزیز برخواست و با فقیر معالفت عاشقانه بجای آورده بعد از سائست برخواستند و حضار
مجلس بالیون را رخصت فرموده کمترین را غنایت کردند که امروزه بجز از نماز جمعه طعاس
خواهد رسید کمترین عرض نمود که ملک پرورده همین درگاه ام و پکاشنی خوراین بارگاه ام
اگر امر شود همچنان به ششم و بخوردن ایوان نعمت میرابوح علی افرزم فزان شد که بازقا
باید مورد سبقت شکر آن ولی نعمت بجای آوردم و رخصت یافتیم الحمد لله علی ذالک مجلس ختم
روز یکشنبه تاریخ بیستم ماه ربیع الثانی سنه احد دولت پابوس حاصل شد و رس تقسیم دراک
و بیضاوی میفرمودند و علما همه حاضر بودند و استغفار می نمودند و در عین و رس بر محل
این مقدمه تقریر نمودند تا حضار مستفید شوند فرمودند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
از مدینه منوره جهت تبیین بر لشکر کفار برآمدند و آن جماعت تا بیرون رفتند که که شریف ائمه
و ائمه گیتی بودند ابو جهم و غیره رؤسائے مکه جز از فوج اهل اسلام یافته با جمیع کثیر برآمد
اعانت تا جران که نزدیک بکه رسیده بودند برآمد بعد از استماع این خبر حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و اسلام مصاحت یا غازیان اسلام فرمودند که ما بر سر تا جران که فوج قلیل
دارند باید رفت یا بر تنبیه ابو جهم که لشکر کثیر دارد متوجه باید شد تا ما اصحاب رضی الله عنهم
اجمعین نظر غنیمت کثیر و جمعیت قلیل نموده معروض خیاب اقدس نمودند که بر تا جران
باید شتافت رسالت صلی الله علیه و سلم منقضی بر این گشت تبیین ابو جهم و غیره
کفار بهتر است از غنیمت سباز درین شوره بودند که جبرئیل امین بفرمان رب علیل جل جلاله
آمده اطلاع نمود که فرمان قضا جریان چنین شرف صدور یافته که یا محمد علیه اسلام شمارا

خود رسیده باشند
رسیده منی می بیند
خوارش بکنی مباد

بدرگاه جلاله
لا تقدر جران

مختار کردیم بر فتح ابوجهل و در مقامی او یار نصرت جامه تجار و غنیمت آنها ازین هر دو نسخ
 هر چه خواهد مختار آید آنحضرت علیه السلام بمقتضای هست ذاتی و شجاعت ازلی بر فتح
 جماعت ابوجهل اقتضای فرمود از اشاره غیبی و تائید لایبی متوجه لشکر ابوجهل شدند اهل تفسیر
 می نویسند که در آنوقت در رکاب سعادت آنحضرت علیه السلام از غازیان اسلام ^{۸۳} ششصد
 صد نفر بودند از آنجمله شش سوار و چند زره پوش بودند ابوجهل شنید که کارو اینان را گذاشته
 رسول اکرم متوجه به لشکر من شده اند محظوظ و خوشوقت شد بر کثرت لشکر خود مغرور گشته
 به مقابل اهل اسلام شتافت دارند که فرصت مقابله واقع شد آنحضرت علیه السلام غلو
 و جمیعت کفار را معانکه فرموده دست بد عابر داشتند و استعما نمودند الهی اگر این جماعه
 مسلمین که درین جنگ رفیق من اند گشته شوند هیچکند است من نخواهد ماند که ترا سجده کند
 روئے مبارک سوئے کمترین کرده فرمودند که این دعا که حضرت علیه السلام خالی از
 رفرس نیست خاکسار عرض نمود که راز و نیازیت مشغول بر مرتبه معیت و یگانگی تبسم شده
 فرمودند که دعا که رسول علیه السلام مقرون به اجابت شد حضرت جبریل و میکائیل
 با جنود ملائکه کرام به مدد و اعانت غازیان اسلام در رسیدند و آن هزار فرشته بودند بآن
 هر دو ملائکه مقرب یکی از حضار عرض نمود که تنها روح الایمن کافی بود آمدن اینهمه ملائکه
 خالی از حکمت این روی نخواهد بود فرمودند فی الواقع اما حکمت بالغه و قدرت کامله حکیم علی الاطلاق
 در فرستادن ملائکه آن بود که جماعه فرشته بصورت اهل عرب متکلیف شده و لباس محاربه پوشیده
 در نظر کفار ظاهر شده بقتال آنها مشغول شدند تا در نظر کفار شکست و هزیمت لشکر اسلام
 در معانکه آید و از جمیعت و دهرشت شکست بر عکس کفار افتد و جماعه فجار بدانند که غازیان
 اسلام بانی این فتح نمایان شدند همین جنگ عهد است ابوجهل با سرداران مکه به قتل

یعنی ابوجهل

۵۲
 یعنی ششصد نفر
 یعنی یگانگی
 یعنی نزدیک

رسیدند و سراسر اعمال خود یا قند این فتح مقدمه نفع که بود بعد استماع این فوائد کثیرین حضرت
 یافت احمد شد علی ذوالک مجلس هم روز و دو شنبه تاریخ بست و یکم ربیع الثانی دولت پابوس حال
 شد مقابل کتاب شرح الصدور فی احوال الموتی و القبور میگردید بعد مقابل ترجمه عبارت غریب فرمود
 که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم جامع اصحاب کبار را جهت تنبیه کفار فجار تعیین
 نمود و بودند بعد مقابل مقام واقع شد اکثر صحابه رضی الله عنهم اجمعین مدینه شهادت رسیدند از
 لشکر کفره فجره شمشیر نزد سردار لشکر اسلام آمد و الناس کرد که مسلمان میشوند طریقه بر سر غر
 نمایند پس رسیدند که باعث رعبت اسلام هدیت گفت که من مقابل مسلمانانم خشم چون
 تنبیه و پر سینه از دم بانیزه سوخته آسمان رفت تخمهای سبزه پیدا شد ملاکه او ابرار آن سخت
 نشانه بالابر و ندان از نظر من غائب شد عظمت اهل اسلام سمانه نموده میخواهم بشرف اسلام
 شرف شوم سردار لشکر تمحض نموده جماعه مسلمین که در زمین سرگردان بودند یک یک را بر می
 داشتند و میدیدند که کدام اصحاب باین مرتبه رسیده معلوم شد که حضرت عمار بود رضی الله عنه
 که در میان کشتهایان افتاد آن منافق مسلمان شد و بدین اهل موافق درآمد این کیفیت
 و این امر عرض خباب اقدس نبوی نمودند آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند که عمار بالا که
 فلان آسمان بر تخت نشسته است همدادای این فوائد فرمودند که هم معجزات انبیاء
 سلف علیهم السلام از دات بایکات آنحضرت بوضوح انجاسه مگر جسم مبارک که در زمین ساکن
 شد و حضرت مسیحی روح الله علی بنینا علیه السلام چه جسم با روح اعلی شریف فرمودند و هم
 دهند این مرتبه عروج با و کیا امت رسول الله کرامت شد بعضی عبارت کتاب مذکور مطالعه
 فرموده عنایت نمودند که حضرت ادیس قرنی رحمة الله علیه به ایثار سهال رحلت فرمود
 بعد واقعه ایشان از لحاف و میاچه سفید برآمد که هرگز خیال پارچه پیشم کس ندیده بود

در این
 کتاب

در این
 کتاب

در این
 کتاب

و بان تفاسط یسج بافنده نفیس نه یافته بر حضاران وقت معلوم شد که از غیب است بهمان
 پارچه تکفین نموده چون جنازه کشیج در مدفن بروند قبر توار یافتند گویا همان ساعت کشته بودند
 دوست کلامی نموده فی القور آنجا دفن کردند و شیخ را مرتبه شهادت عطا شد هر که اسباب
 یازید و یار یا مغروق یا محروق شود شهید است و علمائے حدیث هفت سبب رباب
 شهادت مقرر کرده درین ضمن خادم عرض نمود که فلان مخلص دیر و روز نماز مغرب آمده لاجت
 شده بود حضرت بدولت بعد نماز اندرون تشریف فرمودند مدتی مقرر نشسته بودند یکی
 عرض کرده در وقت فرمودند که شما مغفرت چنین اعزه که بے وقت وارد میشوند میگردد شاید
 روئے مبارک سوئے کمترین نموده فرمودند که باید دولت بعد ادا صلوة مغرب و کما میجویم
 و مقرر کرده ایم در اثنائے راه این دعا بخوانیم و اندرون رفته ادا کے سنت میفرمایم سنت
 مکرره با فریضه توأم است که بلا فاصله بے صورت و صلوة ادا باید کرد کمترین عرض نموده که حضرت
 غریب نواز سلمه اند نماز مغرب بهمین طریق ادا فرموده درون حجره مبارک تشریف میفرمایند
 و متابعت حضرت ولایت پناه به تقدیم میرساند اگر آئینه می آید می نشیند بعد دو سه گلهای
 ملاقات میفرمایند بعد از استماع این فوائد حضرت یافت احمد شد علی ذالک مجلس یازدهم روز شنبه
 بست و ششم یسج الثانی دولت آستان بوس حاصل شد اندرون تشریف داشتند خبر کمترین رسید
 بغایت این طعم امتیاز یافت آداب بجا آورده بعد از ساعت در خانقاه تشهید آورده و نه بگذشت
 نعمت آن ولی نعمت ادا نموده معروض داشت که روز پنجشنبه گذشته بعقبه بوسی رسید بود
 فرمودند برائے زیارت حضرت قطب الاقطاب قطب الدین نجیب القادسی سرور رفته بودیم و
 نماز جمعه در دهلی ادا نمودیم شروع بقابله کتاب شرح الصدور نمود و چند ورق مقابل نمود
 ترجمه بحدیث عزلی تقریر نمودند که بعد از حلت حضرت سید المرسلین علیه السلام فتنه اهل

قتل حضرت امیر المؤمنین عثمان بود رضی اللہ عنہ و بعد ازین بر ققائے کبریا بن مسلمان واقع شد
 خون بهائے حضرت عثمان است بزرگساز و لیا کے آن وقت بعد ازین واقع در خواب
 دید که دنیا و معنی را آورده حاضر کردند و در میان این هر دو دیوار کشیده آن دلی میفرماید
 که من خورائیم آن دیوار دیدم استاد چند قدم بیشتر رفتم جماع دیدم نشسته پرسیدم که شما
 کیستند جواب دادند که ما که پیش رفتم زینهار نظر آمد بالا کے آن زینهار برآمد دیدم جواب
 و شیخی نشسته جوان ذات مقدس حضرت رسول بود صلی اللہ علیہ وسلم و نیز حضرت ابراهیم
 خلیل بود علیہ السلام شنیدم که آنحضرت صلوة اللہ علیہ و آله و سلم فرمودند که در حق است
 و کائنات ایشان در غضب شده گفتند و دعا کنم در حق است که در تکبیرین امر شیعی شده و امام
 خود را کشیده برافشاید که علی بن ابی طالب است که او را که باعث نجات میشد بعد استماع کلام خلیل علیهم السلام
 پیدا شد و بطور غایت حضرت رضی اللہ عنہ و دیدم و سپس بعد ازین خواب بیان کردم و پرسیدم که
 شما چکار کردید و بر قصد قتل عثمان و کدام طرف بودید سعد فرمود که من خود را کنار کشیده
 بودم و آنوقت که این معنی باعث نجات و موجب در عبادت من گشت آن دلی که این خواب
 دیده بود حضرت رضی اللہ عنہ با دو صیت فرمود پرسید که غنائیم داری گفت نه فرمود که
 غنائیم و قیمت که غنائیم بخیر و شر آنها را قوت خود ساز و پوست آنها را لباس کن گوشه نشینی
 و در وقت که غلبه الفساق و فی البر و الجور است به از هر کس است یک از حضار عرض نمود که
 خوابی و قصه گر خواب اولیا باشد فرمودند که وقت نوم روح از هر دو پرده می نایم بر می آید
 موسد کے آسمان و اطراف و کائنات می رود و صعود روح از قبیل نور خورشید است که متعلق
 نباتات است و بر تو آن در تمام عالم محیط میشود و فی الحقیقت نور از ذات آفتاب منفلک
 میگذرد و همچنین نور چراغ یک کم دارد و فرشته که موکل بر روح است هر قدر که روح را می نماید

بیت ۱۷

بیت ۱۸

بیت ۱۹

بسی بپندی
رفتن



می بیند آنچه در تحت عرش معاینه میکند اعتبار ندارد زیرا که از تصرف شیاطین تحت آسمان خالی
 نیست و ارواحیکه برابر عرش مجید رفته تا شام میکنند و می بیند که حقه مشاهده می نماید و آن تفاوتی
 نه بعد از آنکه این فواید یک از حضار مجلس همایون برخاست و التماس نموده که در خانه بنده فرزند
 متولد شده امیدوارم که باسم موسوم گردد فرمودند در حدیث وارد است که بهترین اسمها اسم
 اند چنانچه تعارف فرمودند عبد الله و عبد الرحمن و محمد و احمد و حامد و محمود ازین شهرش اسم
 که اختیار کنید همان اسم باشد آن طمس و حضار بر اسم عبد الله اتفاق کردند فرمودند که این
 اسم جامع است و اصحاب باین اسم سیصد و چند کس بودند اما کینست هر یک که ملاحه بود که
 از آن کینست تشخیص کرده میشد روزی دیگر خواهید آمد تا کینست بر اسم پسر شما مقرر نمایم
 بعد از آن فرمودند که مادر و پدر از بسکه اشتیاق فرزند دارند پیش از تولد در خاطر خود قرار میدهند
 که اگر خواهد شد بفلان نام موسوم خواهیم کرد هر که پیش ما آمده بر اسم مقرر کردن اسم فرزند میگویی
 از مرضی او واقف شده اسم مقرر میکنیم تا فلان مرتبه او بوقوع نیاید بعد از شش روز اسم
 میکند اریم آن غرض از آنست که عورات ما اسم طفل مقرر نشود شیر نمیدهند بنده دیده
 و دانسته عرض نموده فرمودند مضائقه ندارد خاکبرار الهی حضرت غریب نواز بے اختیار
 یاد آمد که آنحضرت سلمه الله تعالی بعد از شش روز اسم اطفال مملعتان مقرر میفرمایند سبحان الله
 متابعت و پیروی پیروی طریقت باین مرتبه می آید که آن بادی وادی حقیقت یعنی حضرت
 نظام الملته والدین نه طسکه دارند که هیچ امری از امور کلی و جزوی دقیقه از دقائق تبعیت
 فوت و فرو گذاشت یعنی فرمایند این معنی دال بر کمال آنحضرت است سلمه الله تعالی

شعر

پیروی پیروی گشت اما مثل است باست آسمان آن مرتبه که از خود پیشتر



لا تفرق بین احد منهم عند ما درین ضمن مذکور خیرات و خنات برآمد فرمودند خیرات و
 تفقه بالعباد و مساکین اجر عظیم دارد و این فواید عنایت کردند که ناسر نزاد و اراج مطهرات
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم رفته التماس نموده که دست من نشل شده و خشک گشته و عا
 کنید که به دستور سابق چاق و گیر شود اجماع المؤمنین سبب این استفسار فرمودند گفت ما در پدر
 و شتم پدرم صاحب توفیق و مخیر بود و والدہ همسک و نیم طبع روزی والد من صفا و
 تربی کرد و بود والدہ قدر پییر او را با سالی داد و یک مرتبه یار چه کهنه بسبب کنی خیرات نموده بود
 و تمام عمر این دو حسنہ لعل آورده بود بقیعاً الی ابویں رخت حیات بسته بعالم بقا شناخته
 شبیه پدر او در خواب دیدم بر سر حوض کلاسه استاد آب به شمشگان میداد رفتم و ملاقات نمودم
 از احوال مادر پرسیدم گفت خبر ندارم چند قدم بیشتر رفتم مادر را برهنه و تشنه یافتم همان پاجیه
 که داده بود از آن ستر عورت داشت و همون پشه کاو که بختا بنی خیرات کرده بود ازین
 گفت با آن گفت میگذشت چون والدہ را این حالت دیدم متعوم شده پرسیدم گفت
 تشنگی بسیار غالب است باز طرف پدر دیدم و از آن حوض ظرفی پر از آب کرده آوردم
 مادر من از آن آب شیه شد و حال آمد چند فرشته از دور دیده رسیدند به تهدید غضب
 بیش آمدند پرسیدند که این مسکه را که ببط آب سیراب نموده است او شل با و از روی
 ملاکه شلول شدم و بعد بیداری خود چنین یافتم بعد ادا کے این فواید فرمودند که مرتبه
 دولت اساک از پیله علمیدم بید کرد و بعد استماع این فواید گریهین حضرت یافت احمد علی
 و الک مجلس و از دهم روز و شب بنه تاریخ هست ششم شهر ربیع الثانی و دولت بابوس
 مائل شد مذکور از صبر بر آمد فرمودند عزیزی صاحب کمال بزیارت قبور رفته بود شش
 قبر متصن بهم بودند آن عزیز مرتبه گفت داشت وید اهل قبور از فضل ایزدی محفوظ

بمنه ان

بمنه ان

بمنه ان

بمنه ان

بمنه ان

بمنه ان

بمنه ان

بمنه ان

بمنه ان

بمنه ان

و سرور اند پر سید که شمارا به احوال خوب معائنہ کر دم راست بگوئید که در میان شمار تبه کدام کس
 فائق است جواب دادند این تبه که نزدیک است صاحب این به از ما است آن ولی زیر
 متوجه آن قبر شد جوآنے برآمد به لباس خوب بصورت مرغوب از جنبه اولوار پیدا و آواز
 الهی هویدا ولی مذکور سلام کرد جواب سلام داد پرسید که اے جوان عمر تو بسیار کوتاه بود
 از افعال حسنة و نماز و روزه و حج و زکوة و درین عمر قلیل چه قدر از تو بود و آمده باشد
 که باین مرتبه کفایت رسیدی گفت اے مشایخ ازین عباد و تها که شمر دی هیچکدام ازین در حدین تها
 بفضل نیاید مگر آنکه حق سبحانه تعا و دنیا مرا بمصائب گرفتار کرده بود بر آن صبر و زبردتم بعد
 وفات حضرت کریم از فضل عمیم خبر اے صبر فرمود این مراتب علیا از صبر بر بیایات دنیا یا فتم
 ملائم این معنی باز چنین عنایت فرمودند انبیا علیہ الصلوٰۃ و السلام در مرتبه نبوت برابرند و چنانکه
 همه انسان در انسانیت مساوی انا بشر مثکم شاید این مثال است اما تفاوت درجا
 از اعمال واقع شده روزے داؤد علیہ السلام در مناجات التماس نمودند که کدام عمل نهد
 بر نیاز مقبول درگاه بے نیاز است فرمان شد که صبر بر بلا حضرت داؤد درخواست
 نمودند که الهی چون این عمل باعث رخصائے قست مرا مبتلائے بلائے گردان و
 توفیق صبر و نیز عطا فرما که متعل آن توانم شد بعد چید و معیہ خانه نمود نشست بتلاوت
 مشغول بودند ناگاه طائرے خوش رنگ با چشم بایقوت یک رنگ از منقار تبار و بال از
 الوان جواهر الما مال بود نزدیک آمده نشست نگاه ایشان عین قوت بر آن طائر افتاد
 و منظور نظر مبارک گشت چون بر نزدیک بود در خاطر تشریف خطور نمود که این جانور
 را توان گرفت کتاب پیچیده بے تاب دست گرفتند او را ز کرد و در میدانگی که فاصه
 طایران وحشی از آن بظهور نیامد چند قدم دور تر شد حضرت داؤد بقصد گرفتن از

جائے خود حرکت نموده باز دست دراز فرمودند باز از جائے بجائے رفت همچنین پس
 پیش میفرستد تا کج بام رسیدند باز حرکت دست از گوشه بام برید و وقت ابتلا و در سینه
 داود علی بنیای علیہ السلام از گوشه بام به نفص آن طائر حمیدہ نگاہ کردند ناگاہ نظر
 ایشان بر عورتی افتاد که از غسل فارغ شده برهنه نشسته بود آن مستوره حضرت
 را دید و بهائے خود را تکان داد آنقدر سوئے کلان داشت که از آن حرکت تمام
 بدن او ستور گشت تا آن نازنین خیزش موباین زیبائے و رعنائے به نظر آمده
 عاشقانه از دل برآمد بے اختیار حضرت داود علیہ السلام بیرون سعید خانه تشریف
 آورده از حقیقت بهائے استفسار نمودند بعرض رسید که زن فلان شخص است و آن
 غازی با پنج مسلمین بمقابلہ کفار تعین شده منصرفان عظیم الرحمہ درین محل بسیار دست
 و پا زده و عبات آرائی نموده بعضی بر آنند که منکوحه آن شخص بود و بعضی بر این
 اند که خواستگاری بمیان آمده بود و عقد نشده القصد در جنگ کفار آن غازی شهید
 شد و حضرت داود مشوقه دلربا را در عقد نکاح آوردند و غافل از ابتلا ماندند از پنج
 مطهره با صد خیمه بکے که داشتند نود و نه نسا بود و باین شکوه عدو ص بنقد گشت
 روزی در جهان معبد شسته در عبادت مشغول بودند و آن روز چهارشنبه مقبره
 بود چهار صد کس گبر و بعد ایشان محافظت نمودند و یکپس را در روز مہود و لیش
 حضرت داود نمی گذارستند یکا یک و کس باز تا غ زدن ایشان آمدند حضرت متحیر شدند
 که از کدام سمت در آمده بعد از سلام التماس نمودند که باستقانه آمده ایم پس رسیدند یک
 گفت که این دویمی نمودن ما ده گو سفند دارد و من یک گو سفند دارم میخواهد که از من بپرسد
 حضرت داود علیہ السلام فرموده که پر بے انصاف است آن هر دو مستیست روئے

بهر گویا بیهوشم کردند که بدگرے گفت حالت خود را میفرمایید این کلمه گفته غائب شد ندان
 حضرت را مقدمه خود یاد آمد شروع بتفرغ و زاری نمودند و آنقدر گریه کردند که خیاره مبارک از
 شدت گریه دشورے اشک مجموع و چاک شد و خون آلود گشت و از بسکه جگر مبارک بر زمین
 مالیدند و گرد آلود شد که از آن آب و خاک پشوره و پیده بعد از مدت اندک که ای و او در غفو
 جراتم وقتی شود که بر قبر آن شهید روحو و او را راضی گردانی حضرت بهمان حالت بسوسے قبر را
 روان شدند و خود را و چند روز قبر او را ساند و به تفرغ و زاری نام آن شخص مؤثرا گرفته فرمود
 میکردند و سلام میگفتند جواب نمیداد بعد چند روز جواب سلام داد حضرت و او در غفو بود که از
 برائے خدا از جلالیم من در گذر باز جواب نداد ندا آمد که ای داود جرم خود را بشمار و بگو و بخدا
 عفو نما و او علیه السلام بیان فرمود که با وجود نو و نه زن در خانه من بود و دل من مشکو
 تور اغب شد و در نکاح آوردم ازین جرم من در گذر بعد از مدت عفو نمود و فراموش شد که ما هم
 عفو فرمودیم بعد از آنکه این فواید فرمودند که تمام ارکان اسلام بر صبر است و مشروط بر ایمان و نیت
 در صلوات حکم است که مصلی نظر بر سجده نگاه داشته باشد و تکلم نکند مالا لاله دل خواش نکند و نظر و خواش
 و بیان هر طرف میکند مصلی صبر میکند و خود را باز پنجین صمیم از خوردن و آشامیدن و از جمیع خود را باز
 میدارد این هم صبر است مرد حاجی که براه مکه میرود و مصوبت سفر میکند صبر میکند بر مصائب سفر و ابل
 ابل زکوة با وجود غنبت دل و الفت که انسان را بر زراست بوجوب کم الی زیر الفقه امید بود
 از خود بدانی کند پس جمیع احکام اسلام غنائی از صبر نیست از آن است که اهل اسلام هر کدام بخیر است
 مجموعه با جور و محظوظ خواهند بنده و کرده بعد استماع این فواید کمتر من رخصت یافت احمد
 علی ذاک الله بس سینه دهم روز چهارشنبه تاریخ هفتم جمادی الاول دولت پابوس حاصل شد
 عزیزے درخواست نموده که بظان ملایم و دیاب فقیر و دگر سقارش عطا شود قلمدان طلبیده شد

مبارک رقعہ بہ اہل کار نوشتہ عنایت کردند و بہ کترین فرمودند کہ این عزیز از بنابر حضرت
شیخ عبدالحق دہلوی است مصنف اخبار الاخبار کہ فاضل و عالم و دور ویش بودند خاک
عرض نموده کہ لقبانیت ایشان بسیار است مشہور و معروف افسوس کہ بنیرہ چنین
بزرگ بحالت اغلاس و تنگدستی و احتیاج گرفتار و سچکس درین عصر قدردان بزرگ
زادانیت

شعر

دروہر کہ اولاد بزرگان نجات
سرگشتہ چون زین جہان بسیار است
آدم بود بشر طر منصب دیدم
اینجا نہ نصب بلکہ بمنصب کار است
فرمودند کہ قدر بزرگ زاد ہا شناختن و مراعات ایشان نمودن بر جمیع ضلایق واجب
و لازم است بعد از آن عنایت فرمودند کہ شخصی بود مرید عزیز مرشد زادہ خود را خلافت شیخ
دیدہ ملاقات و تواضع ترک نموده بود چنانچہ اکثر صاحبزادہ در عالم شباب پیروی
آباد و اجداد گذشتہ بلہو و عیب مشغول میشوند۔

شعر

آدمی زادہ نادان بچہ ماند دانی
نسخہ معتبر و خوش خط بسیار دلاط
روزے آن مرید حیب اتفاق در اشتائے راہ یار مرشد زادہ ملاقی شد و دید و سر
در قدم صاحب نظرہ نہاد و زیادہ از حد اغراض و اکرام بجا آورد و مردم با و گفتند کہ با وجود
این ہمہ نفرت کہ شمارا صاحبزادہ بود چرا اینین ملاقات کردید و آداب بجا آوردید و بجا
داد کہ چون صاحبزادہ را دیدم ارواح شیخ خود را معانہ کردم کہ از فیر برآمدہ بسوے
من نگاہ نمیکند بے اختیار شدم و آداب قدم بوس بجا آوردم شیخ رحمۃ اللہ علیہ



ملاقات مرادیده باز در قبر و آمد پس از اینجا معلوم شد که مرشد تراوده و بزرگ زاوده هفتم که باشد
 اهل عقیدت و بزرگان را از حدادب نباید گشت و احترام بجا باید آورد و نظر بر بزرگان
 ایشان باید کرد و بعد استماع این نواید حضرت یافت انکه شد علی ذالک مجلس چهارم هم روز
 پنجشنبه تاریخ هشتم جمادی الاول سنه اعدا بادشاه بابرکات رقیع الدرجات و دولت
 پاپوس محل شد عزیز از حضار محفل همایون ذکر در امانت دنیا و دولت اهل روزگار
 بر آورد و نموده که در ایام سابق در شهر لاهور شاه یوسف نام در دیش قلندر مشرب
 میکه ساخته بودند بسیار خوب و خوش هوا و سخنش در غایت صفا و پاکیزگی و تقید در مشاک
 مکان زیاده از حد میکرد و در لباس بے قیدی و قلندری و سپاهی وضع بود اکثر اسلحه
 و ساطراف خود میگذاشت و تا به حدی مقید بود که مدام تیرا و در چاکمان پیوسته بر
 زانو کس خود میداشت غرض که آند که جنگ می نشست و مردم زایر که می آمدند در اطراف
 و کفایت می نشستند و خود در میان می نشست روزی خاندان عالم که یکی از امر آکن عصر
 بود بر آمدین شاه آمد و جماداری نوکر حرف آن ندبور نیز آمده نشست آن جماعت
 و ارباب و بن بر زمین انداخت شاه یوسف بے و مانع شده بجماعت دار گفت ای مردک
 بے ادب و صحبت فقر بے ادبانه نباید نشست جماعت و ارباب غصه در گرفت حفظ
 نمود و اجب نه او اما از غایت غضب لرزه بر انداختش افتاد شاه بے وفا به خان عالم
 پرسید که این عزیز سپاهی را چه شد که می لرزد خان عالم گفت چنین لفظی که حضرت در حق او
 فرمودند هرگز از کسی نشنیده بود چون حفظ غضب نمود این حالت بر دقاری گشته و در
 گفت که من حکیمم که این همه بدش آمده تمام اهل دنیا مردک اند شما مردک کلان اید و این مردک
 خود از گفتن این صفت غصه جماعت و اربابین یافت و لرزه انداختش و نشست بعد

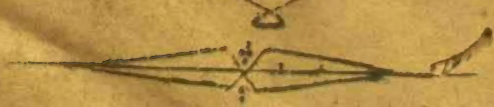
از آن عنایت فرمودند که چون مطلوب اهل روزگار که دنیا باشد حقیر و خفیف است طالب
 او نیز در حق و خفیت گرفتار اند چون ذات پاک مولا تعالی و تقدس عزیز و محترم طالب این
 نیز مغفرت و کرم اند

قطعه

طالب دنیا ذلیل خواگر گشت طالب مولا عزیز و ذوالکرام
 او چه مطلوب خواندند خاک گشت این چه مطلوب خواندند احرام
 بعد از آن روئے مبارک سوئے گزین کرده عنایت نامه که بجهت غریب نواز نوشته بود
 حواله نموده تا آنکه خواننده بطرف خسته بنیاد و خفیت فرمودند خاکسار ادب قدم بوس بجا
 آورده و سعادت دارین حاصل نموده در خصل گشت احمد شد علی ذوالکرام

بیت

تست بعونه تعالی کتاب مستطاب مجالس کلیدی ماه رجب المرجب ۱۳۲۵
 زیر نگهانی سید قطب عباس مومانی منیر مطبع برهانیه
 واقع حیدرآباد دکن چھتہ بازار
 مطبوع گردید



بزر
زاوا

فر
ولا
وید
آیا

روز
ورق

این
داد که
من نگاه